کارگاه ۲۴ فلسفه اخلاق

فقه‌الاخلاق چه نسبتی با اخلاق نقلی دارد؟

آقای دکتر رضا حبیبی

دوشنبه ۱۹ اردیبهشت ماه ۹۵

به قلم: مریم کلانتری

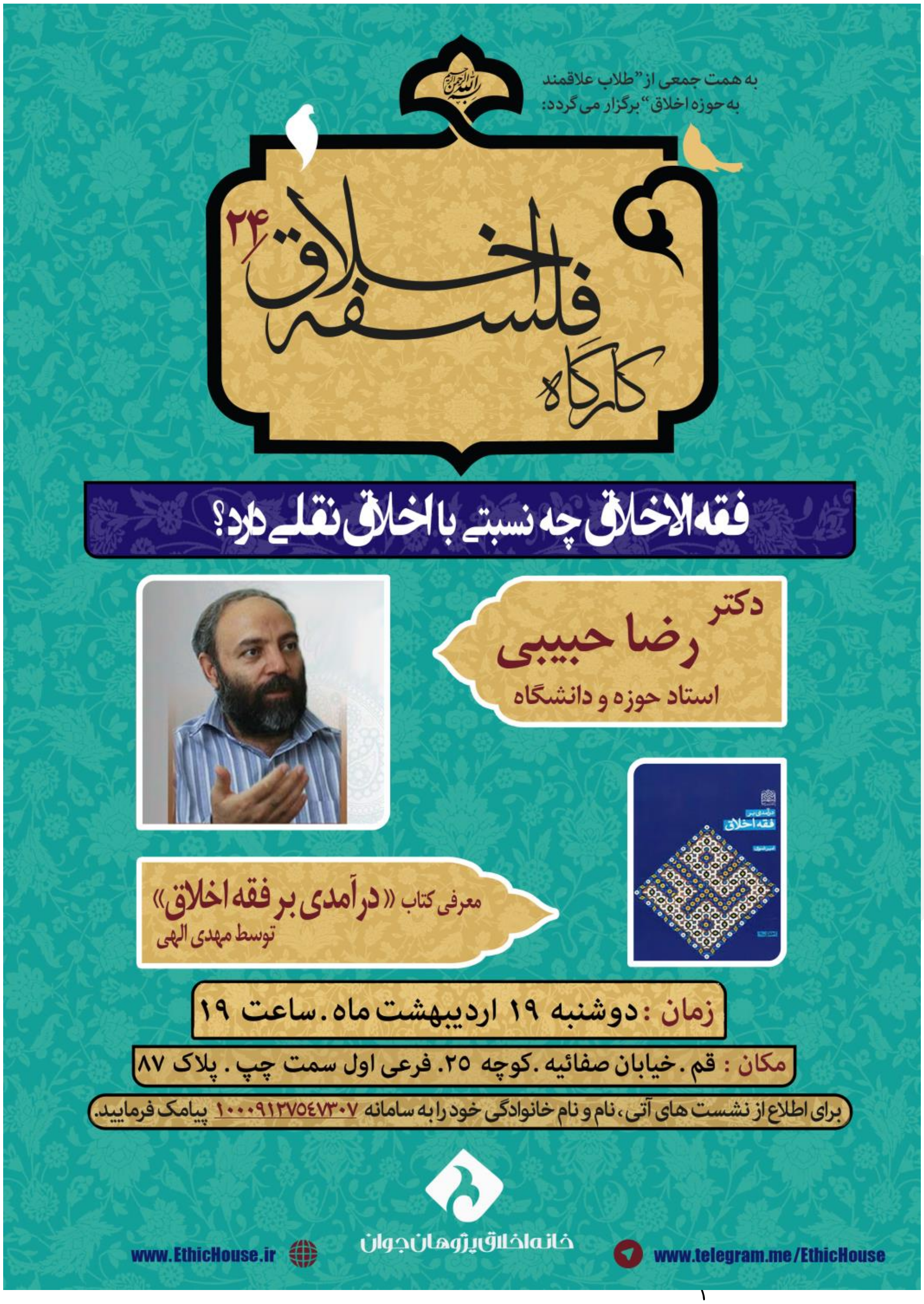

چکیده

در این جلسه ابتدا این مبحث مورد بررسی قرار می‌گیرد که چگونه و بر اساس چه ملاک‌هایی دانش‌ها با یکدیگر تمایز پیدا می‌کنند و نسبت‌سنجی می‌شوند. سپس وضعیت و جایگاه این ملاک‌ها در جهان غرب و دنیای اسلام بررسی می‌شود. بعد در ارتباط با میزان کارایی ملاک‌ها صحبت می‌شود. در خلال بحث‌ها به این مورد نیز اشاره می‌شود که علاوه بر تمایز علوم، ترابط آن‌ها نیز حایز اهمیت است. سپس در ارتباط با تعریف اخلاق و جایگاهش صحبت می شود.

مقدمه

موضوع این جلسه به شدت ابعاد مختلفی دارد و معمولاً به خاطر پیچیدگی‌هایی که این بحث دارد نمی‌دانم آیا می‌توان در قالب یک جلسه به یک جمع‌بندی رسید یا خیر؟ ظاهرا خیلی مشکل است، به این علت که می‌شود گفت مسئله تبیین نسبت دانش‌ها یک موضوع فلسفی علمی است. به تعبیری یک نوع نگاه درجه دو به دانش‌ها است که ما می‌خواهیم با این نگاه درجه دو نسبت دانش‌ها را به عنوان مجموعه مسائل یا دیسیپلین یک رشته بسنجیم. این نسبت‌ها حالت وصفی به خود می‌گیرد یعنی اسلامی یا تجربی می‌شود. کار تا حد زیادی هم مشکل‌تر می‌شود؛ علتش هم این است که نوعی نسبت‌سنجی برای دانش‌ها در توارث اندیشه بشری داریم که سابقه‌اش به یونان باستان بر می‌گردد، در واقع محور طبقه‌بندی هم به موضوع بر می‌گشت. یعنی اول طبقه‌بندی می‌شد به اینکه دانش‌ها یا حکمت نظری هستند یا حکمت عملی، ولی بعد از این طبقه‌بندی سنخ گزاره‌ها حول محور موضوع می‌گردد؛ یا بعد از اینکه یک برش کلی به عنوان حکمت نظری یا عملی صورت می‌گرفت، مسئله به این سمت می‌رفت که مسئله ریاضیات یا فیزیک است. در حوزه عملی هم که مشخص است اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن وجود دارد. یک طبقه‌بندی جمع و جور وجود داشت. این مسئله در فرایند تاریخی در جهان غرب سمت‌وسویی به خودش گرفت، به خصوص در فضای اندیشه غرب که مسیحیت متولی‌اش بود. دین مسحیت با توجه به این که به لحاظ توارث دینی

یعنی منابع سنتی، غنا و گستردگی که دین اسلام به خصوص مکتب تشیع لازم داشت را نداشت، عرصه تولیدات دینی‌اش آنقدر پرحجم و گسترده نبود که این سؤال به صورت جدی مطرح بشود که نسبت این دو حوزه به چه نحوی است. البته بحث تعارض علم و دین از اول بوده است؛ علم و دین یا علم و فلسفه یا دین و فلسفه، ولی این به آن حوزه اندیشه برنمی‌گشت. یعنی فرض کنید مباحث فلسفه به عنوان یک دیسیپلین، یک دانش با مباحث روایی حول این محور در فضای دینی ما که کلام اسلامی است، چه نسبتی دارد؟ از دل حوزه معارف دانشی شکل گرفته است که این دانش به عنوان یک دانش با دانش دیگر قابل مقایسه است. این مقایسه، تعارض و نسبت‌سنجی‌ها خیلی تفاوت دارد با اینکه شما تک گزاره‌ای از فلسفه مثل ازلیت عالم یا تک گزاره‌ای از روایات مثل حدوثی بودن ماسوی‌الله را در نظر بگیرید. این تعارض، تعارض فراگیر و بنیان برافکنی نیست. نهایتش این است که با استدلال یا بالتعقل حلش می‌کنید. ولی وقتی که شما عملا دو عرصه اندیشه را در مقابل هم قرار می‌دهید و می‌خواهید نسبت سنجی کنید، ملاک‌های متعددی ورود پیدا می‌کند. آن ملاک‌های متعدد همان چیزی است که بعدها در قالب رئوس ثمانیه درآمد. به خصوص که در علم اصول تحت عنوان ملاک تمایز علوم فوق العاده پرورش پیدا کرده است. این ملاک‌ها بر روی سه عنوان خیلی متمرکز می‌شد، یا تمایز به موضوع است یا تمایز به روش و یا تمایز به غایت.

مسئله تبیین نسبت دانش ها یک موضوع فلسفس علمی است. به تعبیری یک نوع نگاه درجه دوم به دانش‌ها است که ما می‌خواهیم با این نگاه نسبت دانش‌ها را بسنجیم.

فرآیند شکل‌گیری علوم

اگر بخواهیم سابقه را بررسی کنیم به این شکل می‌شود که یک طبقه بندی از دانش‌های بشری با یک چارچوب مشخص داریم. در فضای سیر تحول تاریخ اندیشه در جهان غرب به دو عرصه‌ای تبدیل می‌شود که هر کدام تولید اندیشه می‌کنند و تبدیل به رشته می‌شوند و این رشته‌ها با هم جای بحث پیدا می‌کنند که چگونه باید این‌ها را بسنجیم. مثلا فرض کنید یک رشته اخلاق مسیحی تولید می‌شود، یک رشته حقوق مستند به کتاب مقدس هم تولید می‌شود، آیا با حقوق روحی می‌شود این دو دانش را با هم سنجید و وصف کرد که چه نسبتی با هم دارند؟ چنین

اتفاقی در جهان غرب رخ نداده است. بالعکس در جهان اسلام این قضیه شکل گرفته است. نمود خیلی بارز آن فقه است که به‌عنوان یک دانش مطرح شده، کلام هم به‌تدریج، یک دانش شده است و کاملا هم دو طیف متکلمین و فلاسفه را داریم که صرفا از منظر گزاره‌ای با هم بحث نمی‌کنند بلکه از منظر دو حوزه اندیشه‌ای با هم بحث می‌کنند و حتی این بحث هم عنوان می‌شود که الهیات بالمعنی الاخص که در بحث‌های فلسفی مطرح است، یک بحث کلامی است یا مثلا بحث فلسفی است؟ مسئله از نگاه جزئی به حوزه‌های کلان کشیده می‌شود.

همین موضوع باعث پررنگ شدن بحث ملاک تمایز علوم در جهان اسلام می‌شود. جالب است که در سیر تحول اندیشه غرب خیلی کمرنگ است. در اسلام از دو ناحیه این مسئله جدی‌تر است. یکی دانش‌های عالی که در جهان اسلام شکل می‌گیرد و روز به روز توسعه پیدا می‌کنند. اول دانشی است به نام نحو، که اصطلاحا به آن نحو اکبر می‌گویند و به معنای کل دانش‌های ادبی است. بعدا مسیری را طی می‌کند و تبدیل به صرف، لغت و بلاغت می‌شود. این دفعه به نحو اصغر تبدیل می‌شود که در مقابل نحو اکبر قرار می‌گیرد. بعد از آن بحث داغی مطرح می‌شود که این‌ها چگونه با هم تمایز پیدا می‌کنند؟ تمایز بین صرف و نحو و نحو و بلاغت. تا قرن‌ها آن حوزه‌ای که به طور جدی به بحث تمایز می‌پردازد، منطق و ادبیات است. با اینکه بحث فلسفه علمی مطلق است. تا حدی فلاسفه هم در ذیل بحث‌های منطقی‌شان مطلب مطرح می‌کنند. جالب است که بیشترین تمرکز هم بر سر همین موضوع است. می‌دانید که در جهان اسلام، بحث روش‌شناسی بحث حادی نبوده است. به گونه‌ای برایشان روشن بوده است که در فلسفه و فقه با چه شیوه‌هایی حرکت می‌کنیم. ثقل بحث بر روی حوزه تمایز به موضوع متمرکز می‌شود. موضوع بحث خیلی گسترده است. بعدها بحث اصول به میان می‌آید، اصول جزء دانش‌هایی است که در جهان شیعی خیلی پررنگ می‌شود و این نسبت‌سنجی و تمایز درست کردن بین دانش علوم با سایر حوزه‌ها خیلی جدی‌تر می‌شود. این تمایز به خصوص در تنشی که بحث اصول با بحث کلام و ادبیات پیدا می‌کند خودش را نشان می‌دهد. شما اگر اولین کتاب‌های اصولی را نگاه کنید می‌بینید که مثلا سید مرتضی با شیخ طوسی تمام همتشان بر این است که تعریف یا تصویری از اصول ارائه کنند که با بحث‌های کلامی خلط نشود. پس دغدغه کجاست؟ یک علم کلام داریم که مبانی اعتقادی را تعیین می‌کند، یک علم فقه داریم که احکام عملی را مشخص می‌کند، در این میان دانشی می‌خواهد متولد شود. این دانش چیست؟ اگر به لحاظ تاریخی مراجعه کنید می‌بینید این بحث‌ها عمدتا رنگ و بوی تلاش برای ایجاد تمایز بین این دو علم است، ولی در مراحل بعد دانشی متولد می‌شود که هنوز هم به عنوان

دانش جایگاه خود را تثبیت نکرده است و آن القواعد الفقهیه است. باید تعریفی از علم اصول ارائه بشود که نه ادبیات باشد، نه کلام و نه قواعد فقهی؛ تکلیف چه می‌شود؟ در اینجا وقتی از منظر موضوع ورود پیدا می‌کنید می‌بیند موضوع خیلی جواب‌گو نیست، بیشترین بحث‌های تبیین ماهیت موضوع در مقدمه کتاب‌های اصولی آمده است. با اینکه عملا برای تمیز اصول از سایر دانش‌ها کارایی چندانی ندارد. چه کار می‌کنید؟ همه در تصویر این موضوع مشکل دارند. یکی می‌گوید به دلیل وصف دلیلی ادله اربعه است، عنوان انتزاعی است، از ادلهٔ المشترک است. بحث دو مرحله‌ای است. شما اول بگویید موضوع چیست؟ بعد می‌گویند در رابطه با این موضوع دانش دیگری هم بحث می‌کند یا نه؟ اگر بحث می‌کند از چه حیث است و این موضوع از چه حیث است؟ ولی در اصول شما هنوز به تصویر مشترکی از موضوع نرسیده‌اید ولی بحث تمایز به موضوع خیلی پررنگ است و مفصل هم بحث می‌شود. در لابه‌لای بحث‌ها می‌بینید ذهن‌ها به این سمت رفته است که انگار با این ملاک کار زیادی نمی‌شود انجام داد. بحث فایده غرض را هم زنده می‌کند.

از جمله کسانی که به این بحث خیلی می‌پردازند آقا ضیا است و بعد مرحوم خویی است که مسبوق به صاحب کفایه است. صاحب کفایه جز کسانی است که می‌خواهد خیلی جزیی به این ملاک استناد کند و با این ملاک مباحث اصولی را از بقیه جدا کند. بحث تمایز و ترابط علوم است. ترابط آن جایی است که شما با علم تولید کننده، مصرف کننده مواجه هستید. یعنی علمی است که مبادی‌اش در یک جا تثبیت می‌شود. می‌خواهد برای اثبات قضایا از آن مبادی در این دانش استفاده بشود. جالب است که می‌گویند علمتان از علومی باشد که مبادی‌اش در دانش‌های مختلف پراکنده است. امروزه اینگونه است. یعنی یکی از مباحثش به حوزه مباحث فلسفه زبان برمی‌گردد، یک قسمت دیگر به حوزه زبان‌شناسی بر می‌گردد، یک قسمت دیگر آن مربوط به مباحث کلامی می‌شود. مثلا عصمت که محدوده سنت را مشخص می‌کند، تحریف ناپذیری قرآن یک قسمت دیگر را مشخص می‌کند. یعنی به حوزه‌های مختلفی مربوط است. در اینجا خیلی اهمیت دارد که هم تمایز و هم ترابط علم اصول را مشخص کنید، زیرا اگر ترابط را هم روشن بکنید کافی است تا بحث مفصلی از یک دانش در بیاورید، مانند کاری که مرحوم مظفر انجام داد. بحث عمده‌ای از مباحث فلسفه اخلاق را در دلیل مستقل عقلی ثابت کرده است. اگر شما از همان اول ترابط را روشن نکنید، جایگاه آن مسئله را مشخص نکنید، می‌گوید جایی بحث نشده و همین جا به آن می‌پردازد.

پس ببینید مقدمه مواضع علم اصول اگر برای علم اصول کارایی زیادی نداشته باشد، بستر بسیار مناسبی را در اختیار اندیشمندان قرار داده است برای زمانی که می‌خواهیم راجع به تمایز و ترابط علوم بحث کنیم، کدام ملاک‌ها را انتخاب کنیم و چه کارایی دارد؟ علم اصول و علمای علم اصول انتزاعی بحث نمی‌کنند یعنی بحث تشریفاتی نیست. می‌خواهد از مقدمه برای مرزبندی استفاده کند. بعد می‌بینید خیلی خوب بحث کردیم ولی موضوع برای ایجاد تمایز و ترابط در علم اصول خیلی کارایی ندارد. این سؤال پیش می‌آید که نکند کلا کارایی ندارد؟ این موضوع می‌تواند چالشی هم باشد. خب فایده چیست؟ فایده هم ممکن است مشکلاتی داشته باشد. شهید صدر روی این مطلب بحث می‌کند که برای تمایز علوم بعد از یک دوره‌ای بر کدام عنصر تاکید می‌کنند؟ ممهد الاستنباط، غرض است؛ القواعد الممهد الاستنباط. شهید صدر می‌گوید این چه نوع ملاک تمایزی شد؟ مثل این می‌ماند که ما یک قاعده را می‌آوریم اگر به درد استنباط خود در اینجا آن را وارد اصول می‌کنیم، اگر به درد نمی‌خورد از اصول خارجش می‌کنیم. به عبارتی این ملاک یک ملاک پسینی است. در صورتی ملاکی به درد نظام‌دهی به دانش می‌خورد که ملاک پیشینی باشد، ایشان به «الذات الموضوعی» تعبیر می‌کند؛ یعنی شما از همان اول باید یک ضابطه به ما بدهید که بر اساس این ضابطه ما بگوییم آیا جای آن در اصول هست یا خیر. مثل این است که برای فهمیدن خوب بودن میوه آن را بخورید، خب شاید این میوه شما را کشت. اینکه یکی از ملاک‌هایی که برای تمایز وارد بحث کردند فایده است با این تحلیلی که شهید با آن بحث می‌کند، ایشان که فیلسوف علم که نبوده، ولی ما داریم تحلیل فلسفی می‌کنیم؛ یعنی می‌خواهد بگوید ملاک فایده برای تمایز علوم چندان فایده‌ای ندارد، زیرا فایده متاخر از دانش است. چه کار باید بکنیم؟ قبلا برای علوم ساختاری ارائه شده بود. آن ساختار در مغرب زمین خیلی به فضایی بر نخورد و در آنجا تمایز علوم منطق خاص خودش را داشت. در جهان اسلام به خاطر ظرفیت گسترده آیات و روایات، دانش‌های شبه طبیعی شکل گرفتند. فقه در یک طرف، کلام در طرف دیگر و در لابه‌لای این‌ها، دانش‌های دیگری شکل گرفتند که نقش عالی و هنجاری داشتند. توسعه این دانش‌ها به خاطر نیازها، مسئله تمایز و ترابط علوم را به طور جدی وارد فضای ادبیات اندیشمندان مسلمان کرد.

ما یک علم کلام داریم و یک علم فقه، در میان این دو علم دانشی شکل گرفته است به نام القواعد الفقهیه که هنوز جایگاه خود را به عنوان دانش تثبیت نکرده است. در اینجا بحث تمایز علوم وارد می‌شود. البته بحث ترابط هم اهمیت زیادی دارد.

بعدها به جای اینکه به خاطر سنخ بحثش که فلسفی است به حوزه فلسفه یا منطق برود یا اصلا مسیر جدیدی را به عنوان فلسفه علم برای خودش باز کند، در مقدمات علوم عالی مورد توجه قرار گرفته است. در واقع به محک گذاشته شده است، که شما اگر به تمایز به موضوع بیایید، این مشکلات را دارید، اگر تمایز به فایده است، این مشکلات را دارید. به مبحث رفع این مشکلات هم خیلی توجه نشده است.

علم اخلاق

اکنون وارد فاز سوم بحث می‌شویم. ما با فرایند شکل گیری علوم، با همه اختلاط‌ها، ترابط‌ها و تکرارها می‌دانیم داستانش چیست. اگر اکنون از ما بپرسند صرف، نحو، فقه یا کلام چیست، می‌فهمیم. ولی اخلاق چیست؟ اخلاق جز علومی است که اصلا مسیر طبیعی ندارد. موجود طبیعی نیست، مانند قارچ یک دفعه متولد شده است. یعنی یک شخصیتی دیده ما چیزی به نام خلقیات یا حالات نفسانی داریم، یا یک چیزی است که منظر فقهی بحث به نام واجب و حلال و حرام و مستحب در آن خیلی راهگشا نیست. یعنی با این منظر شما ورود پیدا کنید نمی‌توانید خیلی از هیجانات را مدیریت کنید. مثلا فرد متکبر باشد یا نه؟ می‌گوییم تکبر حرام است، همین؟ این خیلی قصه دارد، اصلا چرا انسان‌ها دچار تکبر می‌شوند؟ این دچار تکبر شدن چه عوارضی به دنبال دارد؟ چگونه این مشکل را حل کنیم؟ اصلا نسبت این در نظام ارزش‌ها در کجاست؟ نه فقه مصطلح بحث کرده است و نه کلام، چه کار باید کنیم؟ هیچ کس هم طرفش نمی‌رود. کسی که در حوزه فقه است هم از این منظر به عرصه اخلاق ورود پیدا نکرده است. شما هیچ فقیهی نمی‌بینید که وارد این بحث بشود. اصول را چه کسی ورود پیدا می‌کند؟ شیخ طوسی. کلام را چه کسی ورود پیدا می‌کند؟ امثال خواجه. یعنی کسانی که کاملا در عرصه اندیشه دینی یک رسوخی دارند. به یک معنای مجازی راسخ هستند. یعنی شناسنامه علمی اسلامی دینی‌اش برای ما روشن است و ورود و خروجش و اینکه اصلا به چه چیزهایی دارد استناد می‌کند. ولی شما مثلا ابن مسکویه را نگاه می‌کنید، سابقه تحصیلاتی فقهی اصولیش چیست؟ فقیه است؟ خیر. فیلسوف به معنای اسلامی‌اش است؟ فلسفه به یک شکل خاص هم تغییر پیدا نکرده است. عنوان اسلامی هم تا حدی است. از بعد از ابن سینا و فارابی است که می‌گویند تا حدی رنگ اسلامی هم به خودش گرفته است. کلامی نیست. هیچ کدام از این‌ها نیست. یک عالم به معنای عام است یعنی با سواد است.

مثلا در بحث تاریخ اطلاعات خیلی خوبی دارد. دست به کاری می‌زند، ترجمه ای می کند، بعضی‌ها می گویند ادامه‌ای از اخلاق ارسطو است، که این سخن غلط است. ایشان اخلاقش کاملا تلفیقی است. از جالینوس، افلاطون، ارسطو و افراد زیادی نکته‌هایی دارد. البته یک تلفیق دیگری هم ارائه کرده است. در هر صورت گزینش خیلی حساب شده‌ای است و البته چون انسان مسلمان و متدینی است، بعضی‌ها هم می گویند شیعه است، شیعه است را ما از منظر روشی نگاه می کنیم نه از منظر مذهبی. روشی به این معنا که خودشان می گویند شیعه‌ها ذهن منظم و نظام‌مند، سیستمی و عقلانی دارند و نگاهشان به برخی مسائل نگاه ریشه‌ای‌تر و مبنایی‌تر است. ضمنا می‌بیند نگاه‌های اسلامی هم در آن وجود دارد. آنجا که می‌خواهد در بحث هدف صحبت بکند. یا در بحث طبقه بندی اصناف کسانی که رشد یافته هستند. یا مراتب سلوک را مطرح می کند که خیلی با سبقه اخلاق قبلی سازگار نیست. چون بحث مراتب داشتن یک فضای عرفانی است. یا در بحث روانشناسی رشد است که مراتب تکمیلی را بحث می کند یا در بحث عرفان است که مراحل رشد اکتسابی، مقامات را عنوان می کند. یک دفعه پای بحثی به نام مراتب سلوک در کتاب تهذیب الاخلاق باز می‌شود. معلوم می‌شود ذهنشان ذهنی که درگیر فضای فرهنگی یونان است. عمده‌ای از بحثی که اینجا می‌آورد نشان می‌دهد که به این طرف هم بی تفاوت نیست. تا جایی که امکان دارد می‌خواهد از این‌ها هم در اینجا اشراق کند. ولی خیلی کم رنگ است.

> **اخلاق چیست؟ اخلاق جز علومی است که مسیر طبیعی ندارد، موجود طبیعی نیست، یک دفعه متولد شده است. این نه در کلام جای می‌گیرد و نه در فقه قرار داده می‌شود. هیچ کس هم از این دو حوزه به سمت اخلاق با این خصوصیات نمی رود.**

نسبت اخلاق با فقه

حالا اخلاق شکل گرفته است. اکنون ما سؤال می کنیم این اخلاق چه نسبتی با اسلام دارد؟ این اخلاق یک تعریف خاص دارد. در دستگاه ارسطویی تعریف اخلاق خیلی روشن است. طبقه بندی می‌شود جزء علوم عملی، حکمت عملی، موضوعش هم نفس یا احوال نفس (ملکات نفس) می‌شود. حالا شما این را وارد فضای دینی خودمان بکنید و ببینید نسبت اخلاق با فقه چیست؟ من سؤال فراتری مطرح می کنم. اصلا اخلاق در مفهوم ادبیات دینی ما به چه

معنا است؟ بحث اعتقادات را می‌فهمیم که دارید چه کار می‌کنید، خدا، اسماء الهی، عدل، امامت و خیلی چیزهای دیگر را ثابت می‌کنید. بعضی‌ها یک چاشنی هم از انسان‌شناسی می‌آورند که کاملا رایج است. یک بحث در معارف قرآن انسان‌شناسی است. فقه هم که افعال مکلفین است. اخلاق را در این منظومه کاملا منتسب به ایات و روایات چه تعریف می‌کنید؟ اشتباه خیلی عجیبی که اینجا رخ می‌دهد این است که اخلاق با یک تعریف مشخص در یک دستگاه معرفتی صورت‌بندی می‌شود، می‌خواهد به این معنا میان کلام و فقه جاسازی بشود و جواب نمی‌دهد. این دعوای خیلی سنگینی است که دارد صورت می‌گیرد که فرق بین فقه و اخلاق چیست؟ گاهی فقه را می‌فهمیم ولی اخلاق یعنی چه؟ آن موقع آن‌هایی که یک مقدار با منطق تمایز علوم آشنا هستند این‌ها را همینجور به کار می‌گیرند. آیا تمایز به موضوع است؟ جالب است، دیده‌اند تمایز به غایت جواب نمی‌دهد، چون این‌ها سابقه طولی دارد؟ تمایز به موضوع به خصوص در حوزه مباحث عملی به شدت نارسا است. تمایز موضوع در حوزه مباحث کاربردی، مثلاً تربیت و اخلاق، بسیار مشکل است. در حوزه مباحث نظری مشخص‌تر است زیرا شما موضوعات از عام به خاص دارید؛ یعنی موضوع عام مثل فلسفه که مفهومش عام و مطلق وجود است. مثلا طبیعیات قید می‌خورد. چون مطلب خیلی علمی مشخص، با حد و حدود مشخصی دارید. در ارتباط با حوزه عمل چه می‌خواهید بگویید؟ می‌گویید چه چیز انسان، کدام جلوه رفتاری انسان ؟ این به کارگیری منطق موضوع برای به کارگیری ملاک تمایز در حوزه مباحث عملی کارش فوق العاده مشکل است. نمی‌گویم ممکن نیست، چون در ادبیات که یک فعل گفتاری است، جواب داده است. تا حدی خواستن بین صرف و نحو، البته آنجا ترکیبی است. تمایز به موضوع محمول است. تمایز به موضوع را می‌دانند که جواب نمی‌دهد. بحثش هم دیده‌اید. مثلا بعضی می‌گویند موضوع اخلاق ملکات است، موضوع فقه افعال مکلفین است. آقای مصباح می‌گوید اگر اینگونه بگویید فعل راستگویی یعنی به عمل در بیاید یا غیبت کردن که کار و رفتار زبانی است، این را شما چه کار می‌کنید؟ بی احترامی به پدر و مادر، فعل است. این فقهی است یا اخلاقی؟ اینجا بحث‌های عجیبی است که کاملا نارسایی‌اش مشخص می‌شود. به غایت هم که بحث می‌کنند می‌گویند آن غایتش سعادت است، این غایتش مثلا نجات از آتش است. بازی با الفاظ کار خیلی مشکلی نیست. سعادت را برای یک انسان مسلمان معنا بکنید، سعد الذین سعدوا ، در ادامه‌اش چه می‌گویید؟ می‌گویید فادخل الجنۀ. ولی اینگونه نیست. والذین شقوا، کسانی که شقاوت پیدا کردند،

ادامه این چیست؟ می‌گویند مگر فقه دغدغه‌ای غیر از این دارد. شما اگر تمایز به غایت کنید، این چه غایت و ملاک تمایزی شد؟

اخیرا عده‌ای به تمایز به محمول روی آورده‌اند. ورژن آخر این بحث تمایزسازی بین اخلاق و فقه است. که بله اخلاق درباره حسن و قبح بحث می‌کند و فقه در مورد احکام خمسه صحبت می‌کند. این شکل جذاب و تمیزی دارد. شما یک موقع می‌گویید صدق و کذب حرام یا حلال است، یک موقع می‌گویید حسن یا قبیح است. یک موقع می‌گوید صدق حسن است، ممدوح است یا یک موقع می‌گوید صدق واجب است. اولین سؤالی که مطرح می‌کنیم این است که آیا اساسا ملاکی به نام تمایز به محمول داریم یا نه؟ شما اول باید اصل امکان‌پذیر بودن تمایز به محمول را اثبات کنید.

> **عده ای وقتی مشاهده کردند تمایز به موضوع، فایده و غایت جوابگوی مسائل نیست، خودشان مبحث تازه‌ای تحت عنوان تمایز به محمول را آوردند. بعد آن را برای نسبت سنجی میان فقه و اصول و کلام به کار گرفتند.**

سنخ این بحث‌ها، درجه دو است. در بحث‌های درجه دو گاهی راجع به اصل بحث می‌کنیم، گاهی تطبیق می‌دهیم. قبل از اینکه شما بحث کنید که تمایز به محمول امکان پذیر است یا نه تطبیقاتی را انجام می‌دهید. می‌گویید تطبیق تمایز به محمول است. می‌گوییم همچین چیزی امکان دارد که به تمایز به محمول بحث کنیم؟ مثال می‌زنم، مثلا اگر شما با داده‌های علم النفس فلسفه‌ای اثبات کردید که انسان مختار است، محمولش است. با آیات و روایات هم ثابت کردیم که انسان دارای روح است، انسان مختار است. شما با داده‌های تجربی هم این را ثابت کردید. در سه دانش یک موضوع و یک محمول دارید. سؤال می‌کنیم که بالاخره این‌ها چه تفاوتی با هم دارند؟ می‌توانید بگویید تمایز به محمول است؟ تمایز به محمول یکی است و تمایز به موضوع هم یکی است، چه کار باید بکنیم؟ اگر شما به تمایز به محمول روی بیاورید، یک فضای به شدت آشفته‌ای را دامن زده‌اید در نتیجه صاحب‌نظران ممتاز هیچوقت تمایز به محمول را مطرح نکرده‌اند. قصه تمایز به محمول از زمان مرحوم بروجردی مطرح شده است. مرحوم بروجردی برای تفکیک علم اصول با برخی از دانش‌ها، علم اصول را وارد ادبیات کرد. جالب است که ادامه هم پیدا نکرده است. فقط امام یک مقدار این کار را ادامه داده‌اند. بعدها هم شخصیت شاخصی که بیاید به این استناد کند، ندیدم. داستان دانش‌ها بحث پیچیده‌ای است. شکل‌گیری دانش‌ها به

عنوان یک مجموعه و یک رشته به این سادگی نیست. گاهی وقت‌ها یک علم انقدر باید توسعه پیدا بکند، بعد نشود این‌ها را دور هم جمع کرد. در طول تاریخ یک رشته‌ای ان هم با دعوا به وجود آمد. الان قواعد الفقهیه است که سرگردان‌ترین بحث‌های ما همین است. بالاخره مربوط به فقه است یا اصول یا یک دانش دیگر است. اگر شما در طول تاریخ صرف را خوانده باشید، عملا می‌گفتند جز نحو است. صرف دوباره یک نهضتی برگشت. ذیل کتاب‌های نحوی که ما نگاه می‌کنیم ادامه مباحث نحوی هم ابن حاجب و هم ابن مالک هر دو که دو طیف از بحث را مطرح کرده‌اند، بحث‌های نحوی آمده است. عینا تکرار شده است. می‌خواهد بگوید من به این راحتی تن نمی‌دهم که شما صرف را از نحو جدا کنید. بعضی‌ها آمده‌اند مسیرش را جداکرده‌اند و آن‌ها را دو دانش کرده‌اند. اکنون دوباره طبق ادبیات اخیر که در جهان عرب هست دارد برداشت دیگری صورت می‌گیرد. البته این باید روشی بشود. دوباره این ادغام دارد صورت می‌گیرد. این بحث شکل گیری دانش حوزه معرفتی یک فرایند طولانی، پیچیده و مشکلی دارد. کسی که بخواهد ملاک تمایز را رعایت کند باید دست پر باشد. آن ملاک که می‌خواهد به آن تکیه کند باید ملاک محکمی باشد، نه ملاکی که از سر ناچاری وقتی هیچ یک از این‌ها یعنی موضوع و محمول و فایده جواب نداد. به نظرش رسیده شاید از نظر محمول تفاوت دارد. فقط به عنوان شاید مطرح کرده است و کسی هم ادامه نداده است. بعد شما یک دفعه می‌آیید این را برای تمایز اخلاق با فقه و با کلام مبنا قرار می‌دهید. جالب است طبقه بندی هم می‌کنید. ما سه حوزه معرفتی لایه بندی شده داریم. فقه اکبر که عقاید است، فقه اوسط که اخلاق است و فقه اصغر که فقه است. شما ثابت کنید که اخلاق موجود اصلا مربوط به این دو لایه است. یعنی شما اگر اصلا ثابت کنید که جنس اخلاقی که در جهان اسلام شکل گرفته است مورد طبیعی آیات و روایات و منابع دینی است، بعد بیاید نسبت سنجی کنید. آن اعلی است، این وسط است و آن آخر است. وقتی نگاه می‌کنید اصلا اینگونه نیست. اخلاقی که ابن مسکویه و اخلاق ناصری آورده است اصلا ربطی به این‌ها ندارد. نه به آن بالا ربط دارد و نه به این پایین. در ادامه چه اتفاقی افتاده است؟ در ادامه به لحاظ مسائل توسعه پیدا کرده است، ایات و روایاتی هم ذیلش اضافه شده است، شما چه تحلیلی از *جامع‌السعادات* دارید؟ البته این حرف شاید خیلی به مذاق خوش نیاید. ولی نمی‌شود از واقعیت فرار کرد. شما دستگاه معرفتی را با آیات و روایات انباشته کرده‌اید که اصل تکلیف ارتباط این دستگاه با حوزه معرفتی منابع دینی روشن نیست.

با این ورود من به نظرم می‌رسد تا زمانی که خودتان مشخص نکنید اصلا جنس چیزی که بنام اخلاق می‌خواهید از منظر دینی راجع به آن بحث کنید، چیست، نمی‌توانید از نسبت صحبت کنید. فرض کنید شما می‌خواهید ببینید با هندسه اقلیدسی چه نسبتی دارد. اصلا بی ربط نیست. بلکه با توجه به ذهن بشری در این دستگاه شکل گرفته است، البته کلا می‌توانید با حوزه معرفتی و آیات و روایات از جهت مخالف و موافق دین بودن نسبت‌سنجی کنید، نه به عنوان اینکه یک حوزه معرفت دینی بوده با سایر حوزه‌های معرفت دینی چه نسبتی دارد. می گویید یک معرفت کاملا بشری با شناسنامه بشری است که می‌خواهیم با حوزه دیگر نسبت‌سنجی کنیم. اخلاقی که با این شناسنامه در جهان اسلام شکل گرفته است خیلی تفاوتی با هندسه اقلیدسی ندارد، در نتیجه این به عنوان اخلاق اسلامی نیست که بگوییم این معرفت اسلامی با آن معرفت اسلامی و این معرفت اسلامی با هم چه نسبتی دارند. من احساس می کنم ما نیاز به یک باز تعریف از اخلاق با ملاک‌های خاص خودمان یا ملاک واحد یا ملاک ترکیبی داریم. مثلا ترکیبی از روش با موضوع، ترکیبی از غایت و موضوع، یا هر منطقی که آنجا باید اتخاذ بکنیم، برای این مشکلی که ما داریم نمی‌دانم چرا با صدای بلند اتخاذ موضوع نمی کنند. خیلی مشخص بگویند منطق تمایز من مثلا به موضوع است، یا به روش است و از آن دفاع می کنم. یا اصلا به هیچ کدام نیست. خیلی صریح بگویند تا وقتی می‌خواهیم با او وارد بحث شویم هم با ملاک وارد بحث بشویم و هم کارایی ملاک تمایز بخش باشد. این قسمت را بخصوص آقایانی که در حوزه‌ی اخلاق ورود پیدا کردند، مد نظر قرار بدهند. اصلا درباره بحث ملاک هیچ ورود جدی پیدا نمی کنید که ملاک چیست. وقتی بحث نمی کنند بحث‌های عجیبی شروع می‌شود. با همین منطق است که اخلاق در مورد ملکات بحث می کند، ما اخلاقی به این شکل نداریم. نه اینکه ما روایاتی در حوزه اخلاق نداریم، چیزی که در ذهن من است شاید با این فضا اشتراک لفظی پیدا کند. مثلا ممکن است اینگونه بگویند ما چیزی به نام فقه الجوارح داریم، که افعال ظاهری مکلفین را بحث می کند. حتی در این بحث خیلی از اعمال مشروط به نیت نیست. مثلا کسی که می‌خواهد برای معامله ای برود، اصلا قصد تقرب مطرح نیست. ولی در مورد احکام وضعیه شما بحث فقهی بسیاری دارید. بخش مفصلی از واجبات، واجبات توسلی است. آنجا که واجبات تعبدی است عمده‌ترین بحث بر سر شرط قبول یا شرط صحت متمرکز می‌شود. عمده‌ترین بحث شرط صحت است. فقه ما به حدی خودش را خلاص کرده است که فقط راجع به شرط خلاصی بحث می کند. شرط قبول و ارتقا را خیلی در دستور کار خود قرار نداده است. می گوید نماز بخوانم فقط برای اینکه خیالم راحت بشود، نمی گوید نماز را بخوانم تا ارتقا پیدا کنم.

انگار که این اصلا در دستور کار نیست. یک دستگاه معرفتی این ذهنیت را اعمال کرده است، دین یعنی فقه و فقه هم یعنی دین. این فقه کاملا فقه الجوارح است. در مورد بعضی چیزها که اصلا نمود رفتاری ندارد یا اگر داشته باشد خیلی قابل تعریف نیست، مثل حسد. شما در عمل با عنوان حسد عملی چه چیزی می‌خواهید بگویید؟ در عمل اگر بروز پیدا کند یا در قالب غیبت است یا در قالب دزدی است و یا در قالب زدن است. بالاخره یکی از این چیزهاست که خودشان حکم فقهی جداگانه‌ای دارند. شما از نظر فقهی درباره حسد چه می‌خواهید بگویید؟ یا تفکر، برای نشان دادن نمودش در عمل چه می‌خواهید بگویید؟ انتظار الفرج احسن العمل، یا نیت خیر من عمله، در مورد این‌ها چه می‌خواهید بگویید؟ فقه در ارتباط با شکل مدون فعلی با این وضعیت چه چیزی دارد؟ تقریبا هیچ چیز. موارد خیلی محدودی از جمله بحث اخلاص در عبادات است. آن هم به خصوص در نماز که یکی از افعال جوارحی را وارد بحث کرده‌اند. بقیه به حال خودشان رها شده‌اند.

شما درارتباط با اخلاق می‌گویید یک معرفت کاملابشری با شناسنامه بشری است که می‌خواهیم با حوزه دیگر نسبت سنجی کنیم. اخلاقی که با این شناسنامه درجهان اسلام شکل گرفته است خیلی تفاوتی با هندسه اقلیدسی ندارد. اخلاق به این تعریف به سادگی قابل نسبت سنجی با حوزه معارف دینی ما نیست. زیرا مولود منابع دینی ما به این شکل نیست.

به عنوان پیشنهاد دارم این بحث را می‌کنم تا فضای ذهنیتان خالی نباشد. ما اگر بخواهیم درباره اندیشه دینی خودمان فکر کنیم و واقعا هم بخواهیم این فضا را بازسازی کنیم باید ببنیم در بستر منابع دینی ما چه حوزه‌هایی مورد عنایت قرار گرفته‌اند و در آن حوزه چه بحث‌هایی متولی دارد و چه بحث‌هایی متولی ندارد. حالا اسم گذاری هم نشده است. اصلا ما می‌خواهیم از باب مشترک لفظی نام گذاری کنیم. چه اشکالی دارد؟ دو نکته می‌خواهم در جمع بندی مرحله اول بگویم، آن چیزی که برای ما خیلی روشن است این است که اخلاق به این تعریف به سادگی قابل نسبت سنجی با حوزه معارف دینی ما نیست. زیرا مولود منابع دینی ما به این شکل نیست. منابعش، موضوعش، روشش و جهت گیری‌اش در آن زمان که متولد شده است کاملا از فضای غیر فرهنگ اسلامی شکل گرفته است. کاری به درستی و غلطی‌اش و ضد دین بودنش نداریم، این‌ها بحث‌های ثانوی است. ما درباره دستگاه بحث می‌کنیم. این مولود متولد از منبع دین نیست.

سؤال بعدی این است که ما چه کار کنیم؟ من با این واژه کار ندارم. ما یک حوزه داریم به نام مباحث جوانحی که در حوزه مسائل دینی خودمان است و انبوهی از روایات را داریم و این نکته به گونه‌ای است که گویی اصل مباحث عملی ما را تشکیل می‌دهند و روح مباحث عملی ما است. مثل رضا و توکل، نسبت این‌ها با خیلی از کارهای عبادی که ما انجام می‌دهیم این است که رتبه اش خاص است. ترتیب اعمال عبادی به گونه ای دارد چیده می‌شود که آن حالتی که در درون ما است، محقق بشود. یعنی ما به ترتیب ارام ارام به سمت خمس، زهد، محبت و فراتر از این، توکل و مراتبی که در آیات و روایات به شکل صریح و غیر صریح گفته شده است، می رویم و گویی این‌ها پشتیبان آن اتفاقاتی است که در مرحله نهایی رخ می‌دهد. من می گویم به گونه‌ای چون نمی‌خواهم نسبت بدهم. می‌گویم طبق تحقیقات من چنین ذهنیتی می‌شود. این عرصه کاملا خالی است. حالا به عنوان اخلاق می‌خواهید وارد بشوید، من حرفی ندارم. ما نمی‌خواهیم اسمی بگذاریم. می‌خواهید به عنوان فقه ورود پیدا کنید، من اسمی رویش نمی‌گذارم. ولی می‌دانم این عرصه، عرصه بی متولی، بی محقق، بی صورت بندی و فاقد روش مندی است. ما ناچاریم هم این عرصه را متولی باشیم و هم کم کم آن را روش مند و ساختارمند بکنیم و به آن جهت بدهیم. روی آن هر اسمی می‌خواهید بگذارید، مثلا جوانح بگذارید. من می گویم خیلی خوب است که واژه ای پیدا بکنیم. این کلیت مقدمه اول من است که یک ما نباید خودمان را با این اتفاقی که به نام اخلاق رخ داده است درگیر کنیم، یعنی سعی کنیم ثبت و ربط ان را با این فضا درست بکنیم. عرصه‌ای داریم که بی متولی است و آن تحلیل نباید ما را به سمتی ببرد که چیزی به نام اخلاق نداریم. نه اتفاقا ما یک عرصه‌ای داریم که به نظر می‌رسد می‌خواهد کاری کند که همه اتفاقات اعتقادی و رفتار عبادی آن به ثمر برسد. صاحب هم ندارد. بخش زیادی از حتی روایت مرتب هم در مورد آن صحبت کرده‌اند. یعنی هم منابعش نیاز به تنظیم دارد و هم اصول مشخصی می‌طلبد و هم هدفش باید صورت بندی بشود و خوب تعریف شود و هم نظام مسائلش بررسی شود. این چیزی است که باید انجام بشود. این قسمت اول بود.

این مقدمه یک مقدار جنبه ایجابی داشت و یک مقدار جنبه سلبی، ولی جنبه ایجابی می‌تواند بیشتر از این‌ها باشد. رشته من فلسفه تعلیم و تربیت است، موضوع کار من همان بحث‌های روش‌مندی است مثلا کاربرد علم اصول در ارتباط گزاره‌های تربیتی. من بشدت با این فضا درگیر هستم و ابهام این فضا بجای اینکه من را از این فضا دور کند بیشتر درگیر می کند. رسالت ما تولی عرصه‌های بی متولی است و الا اگر قرار بود همان درس خارج یا همین بحث

عبادات بخوانیم که این مسائل را نداشت. یکی از روال زندگی علمی زنده همین این است که به عرصه‌های مجهول ورود پیدا کند. من مطمینم اگر این فضا با توانمندی‌هایی که باید در عرصه‌های دیگر رخ بدهد، مثلا اجتهاد در وادی مبانی اصولی، اتخاذ مبانی خیلی روشن و مشخص در حوزه مبانی به خصوص برخی از مبانی و همینطور توانمندی در استنباط روش‌مند از منابع دینی، این‌ها ابزارهای قوی برای ورود در عرصه‌هایی است که اصطلاحا صاحب ندارند و می‌تواند خروجی‌های بسیار درخشان و ثمر بخشی داشته باشد. شبه نظیرش عرصه سیاستی است که امام ورود پیدا کرد ولی امام که می‌گوییم منظور بعد مجتهد بودن، روش‌مند بودن و مانند شهید مطهری منضبط بودن و توانمندی‌اش مدنظر است. اگر انسان این موارد را داشته باشد و وارد عرصه‌های مجهول بشود، ورودی‌های بسیار مبارکی در انتظارش است.

حوزه‌ای داریم به نام مباحث جوانحی که در حوزه مسائل دینی خودمان است. در این حوزه انبوهی از روایات داریم و این نکته به گونه ای است که گویی اصل مباحث عملی ما را تشکیل می‌دهند و روح مباحث عملی ما است.

پرسش و پاسخ

پرسش: اینکه گفتید تمایز به محمول امکان ندارد، مثلا این تابلو زیباست و رفتار من زیباست. این تمایزش به چه صورتی اتفاق می‌افتد؟ زیبا اشتراک لفظی است؟

پاسخ: من نگفتم امکان ندارد، گفتم هنوز منقح نیست. اینجا اگر به محمول بگیرید اصلا تمایزی ندارند. اشتراک لفظی نیست، آن اصلا یک بحث دیگر پیدا می‌کند. از اول ساده‌ترین، طبیعی‌ترین و نرمال‌ترین شکل قصه برای تمایز به موضوع است. اگر نشد باید راه‌های دیگر را رفت. تمایز به روش هم اصلا تمایز صحیحی نیست. شما مثلا می‌خواهید به روش عقلی، نقلی یا تجربی انسان‌شناسی کنید. نتیجه‌اش مثلا می‌شود ۱۰ صفحتی که همه به آن رسیده‌ایم. با این روش معرفت جدیدی ندارید. اتفاقا تمایز به روش یکی از مباحث بسیار اشتباه است. اصلا روش درستی نیست. اینکه می‌گویند تمایز به سمت روش رفت، اصلا روش‌های دیگر نفی شد، یعنی اشتباهی که الان می‌کنند و می‌گویند در جهان غرب اینکه می‌گویند تمایز به روش شد، عکس قضیه‌اش به این شکل است. اصلا

روش‌های دیگر کنار گذاشته شد. روش وحیانی پوچ است، روش عقلانی اصلا کاربرد ندارد و اگر هم کاربردی داشته باشد در حوزه مباحث درجه دو است. یعنی روش‌های دیگر را ندیدند و نخواستند. تنها روش تجربی ماند که با آن درباره موضوعات بحث کردند. گزارشی که آقای سروش داده‌اند اصلا گزارش درستی نیست. شما واقعی نشان دهید. در جهان طبیعی‌ترین دانش در حوزه مباحث نظری موضوع است و در حوزه مسائل عملی غایت هم می‌تواند دخالت کند.

پرسش: بحث شما متکثر است، یک موقع آن ملکه را به عنوان یک واقعیت یا رفتار خارجی می‌بینید و موقعی دیگر آن را به عنوان یک صفت درونی می‌بینید.

پاسخ: ملکه صفت درونی نیست، صحت صفت درونی است. ملکه واقعیت روانی نیست، وصف واقعیت روانی است. یعنی شما یک سخاوت دارید، وصف واقعیت عرضی است. در هرجا باید دقیق بود و از ادبیات بحث خارج نشد. آن چه که در درون من واقعیت دارد، نفس من و حالات نفس من است. یک موقع موضع انسان‌شناسی هستم، موضوع اخلاق حالات من است. این وسط یکی می‌گوید ملکات، من که ملکات ندارم، بله حالاتی دارم که می‌تواند هم خودش اوصاف مختلفی داشته باشد، یا حال باشد یا ملکه یا بینابین. یا بعضی‌هایش ملکه باشد ولی این‌ها واقعیت‌های ما به ازای جدیدی را رقم نمی‌زنند. یعنی شما به واقعیت‌های عالم، واقعیت تازه‌ای نمی‌افزایید. مثلا اگر شما با تغییرات ژنتیکی یک موجود دیگری به وجود آورده‌اید، نه انسان است و نه حیوان، این می‌شود یک واقعیت اضافه شده بر واقعیت‌ها که می‌توان درباره‌اش بحث کرد. آیا تغییر پیدا کردن حالات نفسانی از حالتی به حالت دیگر، واقعیتی به واقعیات جهان اضافه می‌کند؟ اصلا چنین چیزی نیست. واقعا اسف انگیز است که چطور شما این را مبنا قرار می‌دهید و دقتی در کار نیست. اصلا ملکات کجایش موضوع است؟ موضوع باید واقعیت باشد.

پرسش: اگر باید تصحیح نگاه کنیم، اینکه فقهای ما یک بخش از روایات را کنار گذاشته‌اند، دلیلش چیست؟

پاسخ: بحث تاریخی دارد. آیا ما در مورد مباحث نظری دین فقط همین ۵ مسئله را داشتیم که اصول دین شد؟ انسان‌شناسی یک بحث جدی است. اصلا جدی نگیریم، مثلا بحث برزخ را جدی نگیریم، بحث رجعت را جدی

نگیریم، اصل را جدی نگیریم، این همه روایات، چرا این‌ها را کنار گذاشته اند؟ این تحلیل تاریخی دارد تا تحلیل معرفت شناختی.

پرسش: در بحث‌های کلامی بحث شده است.

پاسخ: اصلا بحث نشده است. ببینید بحث هم که می‌کنید با ظرفیتی که دارد باید هماهنگ باشد. انسان‌شناسی که در بورس بحث‌های ما است، چون تحقیق نکردیم نمی‌دانیم چه حجم از روایات در مورد انسان داریم. آیا این جا نداشت که در مقابل خداشناسی یک بحث انسان‌شناسی داشته باشیم. این کار را نکردند و کاملا بالعرض به آن پرداختند. مثل بحث جبر و اختیار یک بحث ذیل چیزهای دیگر دارد. حتی فکر می‌کنید امام‌شناسی ما واقعا همین است؟ این امام‌شناسی که ما داریم کاملا امام‌شناسی شبهه محور است. آیا تصویری که ما از امام در روایات و زیارت جامعه و غدیر داریم یا در در روایتی که از امام زین‌العابدین سؤال می‌کنند بعد در چندین صفحه فقط بحث امام را می‌گویند. این کجای مباحث کلامی ما است؟ ولی جایگاهش معلوم است.

پرسش: شما جایگاه‌ها را نفی می‌کنید.

پاسخ: من گفتم با این تعریف از اخلاق جایگاهی ندارد. اتفاقا گفتم فقه و جوانح هم نگیرید، مباحث مربوط به جوانح انسان است. مشکل که نداریم. من می‌گویم از کلمه بیرون بیاییم، عرض کردم حوزه‌ای از مباحث مربوط به زندگی انسان است. چون خیلی بحث جدی صورت نگرفته است، الان هم موضوعش و هم غایتش هنوز صورت‌بندی نشده است. ولی روایات در باره بازسازی اندیشه سیاسی کم داریم؟ امام چرا طعنه می‌زند چرا حتی عناوین خطبه‌های نهج البلاغه را نگاه نمی‌کنید؟ مگر نه این است که این‌ها همه‌اش مباحث است. *مکاتیب الرسول* که مرحوم میانجی تألیف کرده، چند جلد است؟ در هر نامه‌ای هم مشخص است راجع به چه چیزی و به چه کسی است. مربوط به امرا است. این کجای کار ماست؟ این که نیامده‌اند این‌ها را مرتب کنند و عنوان بدهند معنی‌اش این نیست که نداریم. قطعا خیلی هم داریم. اتفاقا مسئله این است که با آوردن چیزی به نام *تهذیب الاخلاق* و *اخلاق ناصری*، سر این دسته از مباحث کلاه گذاشته شده است. حوزه مباحث فقه و جوانح و آیات و روایات مربوط به

حوزه مباحث روحی و روانی ما است که الان به شکل بسیار معکوسی به آن پرداخته می‌شود. با آن ذهنیت و تلقی خاص، در اینجا، جای نمی‌گیرد. روش‌مندی‌اش به چالش کشیده می‌شود. کاربرد علم اصول در استنباط مباحث اخلاقی و فقهی، به عنوان مسئله مطرح می‌شود و سؤال می‌کنیم ببینید مگر آیات و روایات نیستند؟ مگر در بحث آیات و روایات بحث جهت صدور و صحت صدور از بحث‌های جدی نیست؟ مگر در بحث اصول همین را بحث نمی‌کند؟ مگر در بحث اصول ما عام و خاص و مفهوم و شرط و امثالهم درجملات، بالاخره آیات و روایت جمله است، در آن امر و نهی هست، عام خاص هست، مگر غیر از اینهاست. شروع بد ماجرا کار را به جایی رسانده که شما وقتی اسم از کاربرد علم اصول در یک بحث اخلاقی یا تربیتی می‌برید، طرف گاهی وقت‌ها با نگاه عاقل اندر سفیه به شما نگاه می‌کند. کار به نفی مطلق کشیده می‌شود. اصلا علم اصول ما قابل کاربرد نیست. همچون رویکردی حیرت انگیز است. یک آدم شاخص این حرف را زده است. از کجا به اینجا کشیده می‌شویم؟ وقتی شما اخلاق را عقلی جلوه می‌دهید، حتی الامکان ارشادی است، و در نهایت جای روایت اینجا فوقش ارشاد است. از این تجاوز نمی‌کند. موارد ارشاد هم به ذیل عقل ختم می‌شود. اصلا سند و روایت برای شما اهمیت ندارد. چون توضیح می‌دهد، اخرش شما باید ببنید عقل تصدیق می‌کند یا نه؟ به عبارتی عقل گاهی هم در مقام گردآوری و هم در مقام داوری همه‌کاره است، گاهی هم در مقام گردآوری می‌لنگد. یک نفر خواب می‌بیند و با عقلش می‌سنجد و می‌گوید چرا به عقل خودم نرسید. گاهی شان روایات آنقدر تنزل پیدا می‌کند که منبع الهام برای عقل می‌شود. اینجا چه اتفاقی می‌افتد؟ چه بلایی بر سر روایات مربوط به این عرصه می‌آید؟

پرسش: شما مثل اینکه همین اخلاق به معنای مصطلح را اخلاق نقلی می‌دانید. من درباره اخلاق کلاسیک در ادبیات اسلامی را صحبت می‌کنم.

پاسخ: شما کدام اخلاق را می‌گویید؟ من اصلا با آن اخلاق کاری ندارم که آن را عقلی یا نقلی بدانم. من دارم می‌گویم اول برایش شناسنامه صادر کن. ما اسم اسلامی را بر رویش گذاشتیم. بعضی‌ها گفته‌اند که مثلا ما یک فلسفه داریم که از عقل خارج نمی‌شود. اشکالی ندارد، ما با قید اسلامی بودن یا اسلامی نبودن نمی‌خواهیم بر رویش مهر بطلان بزنیم. اصلا ما با گفتن اینکه اخلاق اسلامی نیست نمی‌خواهیم بگوییم باطل است. این را کاملا از ذهنتان بیرون کنید. بحث من معرفت‌شناختی است. من می‌گویم این منظومه معرفتی از دل آیات و روایات در نیامده است.

در نتیجه من به میان کلام و فقه موجود نمیبرم تا نسبتش را تعیین کنم. ولی نکته‌ای وجود دارد، مثلا در حوزه مباحث فلسفی و حتی کلامی، در حوزه کلام می‌گفتند توحید صدوق یا کافی را می‌خوانید؟ در پاسخ می‌گفتند چه ربطی دارد؟ خیلی عجیب است. این‌ها روایات است. اینجا یک اشتباه فاحشی که رخ داده است خلط بین محتوا و مضمون با طریق به دست آمدن مضمون است. اندیشه دینی ما فقط از طریق حصول و رسیدنش به ما نقلی است و به لحاظ مضمون اصلا اینگونه نیست. مگر حکمت صدرا به لحاظ رسیدن به دست ما عقلی است؟ یعنی با عقل ما شد اسفار یا نقلی است؟ کدام یک از آثاری که در طول تاریخ به دست ما رسیده است، راه رسیدنش عقلی است؟ یا حتی تجربی بوده است؟ همه این‌ها نقلی است ولی آنچه که مایه دسته‌بندی این‌ها می‌شود طریق حصولشان به دست ما نیست، مطالعه مضمون و محتوایشان است. به این مدعا نگاه می‌کنند، می‌بینند اینجا ملاصدرا کاملا عقلی وضع کرده، اینجا خیالبافی کرده، اینجا روایت را توضیح می‌دهد، حتی در رابطه با اسفار هم نمی‌توانیم حکم یکسانی بدهیم. من می‌خوانم، طریقش که نقلی است، بحث کلی می‌کنیم. دو مرحله بحث می‌کنیم. آیا از لحاظ مضمون سنخ گزاره‌هایی که در باره‌اش بحث می‌کنیم عقلی یا تعبدی است؟ نه نقلی است. رایج ترین اشتباه این است که عقلی و نقلی کرده‌اند. اصلا روش نقلی نداریم. ما چیزی داریم که در واقع حکم به پذیرش با عقل یا تجربه است یا استناد به یک منبعی است که ما به عنوان مرجع قبولش کرده‌ایم. حالا درست یا غلط، مهم نیست. این قضیه در آیات و روایات هم هست. اصلا آیات و روایات درست که راه به دست آمدنشان دست ما نبوده است. مضامین کاملا گسترده است. دقیق‌ترین مباحث عقلی تاریخ بشریت در برخی از روایات ماست. شما در هیچ تاریخی از اندیشه بشری نمی‌بینید که بحث جبر و اختیار به این دقت و تفصیل آمده باشد که در آیات و روایات بحث شده است، مخصوصا در روایات شیعی. یک مطلب فلسفی بیاورید که با این دقت و تفصیل به خصوص آنجا که بحث اختیار الهی و اختیار بنده بحث می‌شود، قضا و قدر و مشیت همه اینها باشد. به بحث بنده ربط پیدا می‌کند. مراتبی که در روایت تصویر می‌شود و نسبت سنجی‌هایی که صورت می‌گیرد در هیچ جایی نیست. این تفسیرات را ببینید، کاملا عقلی هستند. امام به ابن‌ابی‌العوجا می‌گوید چون من امام و پیامبر فرموده، حرف من را قبول کن؟ نه، بحث عقلی می‌کند. اصلا مخاطب احتجاجات چه کسانی هستند؟ اصلا جا دارد آنجا بگوییم چون وحی بر من نازل شده؟ اصلا معنا دارد؟ ولی کنار گذاشته می‌شود و سراغش هم نمی‌روند چون روایت است. این رویکرد غلط فاحشی است. اینکه من می‌گویم اخلاقی که شکل گرفته عقلی است اصلا به این معنا نیست که باطل است. خیلی از مضامینش

ممکن است صحیح باشد و بعدا هم با روایت در زمینه عقل وارد شده باشد. ممکن است همپوشانی پیدا کند که مال مرحله بعد است. ولی بحث ما این است که این منظومه ابتدائاً از دل آیات و روایات بیرون نیامده است. در نتیجه این دانش مولود دین نیست، هرچند در ادامه آیات و روایاتی در ذیلش بیاورند.

پرسش: اینگونه از حرف شما می‌فهمم که پیشینیان ما یا غلط گفته‌اند یا زیر نفوذ بودند. این‌ها فرزند زمان خودشان بودند، دانشی که آن موقع بوده است دانش ارسطویی بوده، داد و ستد بوده است.

پاسخ: من یک سؤال دارم، شما از این کتاب‌ها یک روایت اخلاقی بیاورید که با متد فقهی درباره‌اش بحث شده باشد. مثلا از *جامع السعادات*. من خودم کتاب *چهل حدیث* امام را بررسی کردم، دو مورد که با متد فقهی صحبت کند پیدا نکردم. کل *جامع السعادات* را من گشتم، یک مورد دیدم. حالا شما بگو مرحوم نراقی پروژه نفوذ بوده است، مگر ما اینجا انگیزه‌خوانی می کنیم؟ ما بحث علمی می کنیم.

پرسش: حرف من این است که شما از موضع یک فیلسوف علم روش‌شناسی به منابع رجوع می‌کنید و یک سیستمی را ارائه می‌دهید و حق ندارید که بگویید آن‌ها اسلامی نبودند. ما معرفت دینی داریم. به نظر من در شان شما نیست با چنین تعابیری راجع به پیشینیان ما بگویید که این‌ها اسلامی نبودند.

پاسخ: بحث من پیشینی نیست، بحث من این دانش جلد گرفته است. نگفتم این‌ها اصلا مباحث دینی وارد نکرده‌اند، تهذیب الاخلاق ناصری را که بعدا توسعه کرده ببینید که کجای این‌ها از کدام روایت با چه مدلی استنباط شده است. قال جالینوس را ایشان می گوید. این قال‌ها بالاخره سند دارد، اجناس فضایی را که مطرح می کند، طبقه بندی فضایل و رذایلی که مطرح می کند، این‌ها صاحب دارد. شما می گویید اسلامی بوده، چگونه می‌خواهید بگویید؟

پرسش: اشکالی ندارد، روی این‌ها می‌شود نقد کرد ولی این که شما در موضع اسلام ایستادید و می گویید این اسلامی نیست را من نمی‌فهمم.

پاسخ: من بحث علمی می‌کنم، اصلا بحث این حرف‌ها نیست. من نگران این هم بودم که اینگونه برداشت کنید. این را من نمی‌گویم، بالاتفاق اقای غنوی می‌گوید، اقای اعرافی که می‌گوید گذشتگان ما اصلا در حوزه مباحث فقه الاخلاق اصلا ورود فقه الاخلاقی نداشته اند. خب نتیجه چه می‌شود؟

پرسش: مثلا می‌گویم در بعضی از حواشی مرحوم آقای مجلسی می‌گویند مباحث اخلاق و بحث‌هایی که درباره جوانح است کاملا با فقه فرق می‌کند. این‌ها روی این مسائل فکر کرده‌اند منتها سیستم دیگری را داشته اند. نه اینکه بگوییم این‌ها اصلا سیستم نداشته‌اند. واقعا آدم‌هایی بودند که فکر کردند ولی یک پروسه متفاوتی برای این داشته‌اند.

پاسخ: دیگر کسی این‌ها را نمی‌خواند. خب این هم یک نظر است، ولی من نظرم کاملا مستند است، منابعش مشخص است. فلسفه اسلامی ما درست است که مسلمانان رویش فکر کرده‌اند، درست است که بعدا الهام گرفتند و به آن چیزهایی اضافه کردند ولی این فلسفه مستخرج از آیات و روایات نیست. علم عقلی که مقدمات صغری و کبرایش با تحلیل متدی که استنباط دینی از دل این آیات و روایت با شناسنامه آیات و روایت باشد در نیامده است.

پرسش: این بنظر شما است و شما حق ندارید بگویید نیست.

پاسخ: درست است من قطعا نظر شما را که نمی‌گویم.

پرسش: شهید مطهری در جایی بحثی برای اخلاق دارد که می‌گویند اخلاق در حقیقت عرفان است ولی عرفان امضایی، یعنی عرفان نشان می‌دهد چطور ما از حال‌های مقام به ترتیب می‌رسیم. ولی اخلاق فقط تحلیل می‌کند که چه چیزهای هست. سؤال من این است که شما تماما درباره اینکه اخلاق را چگونه می‌توانیم تعریف کنیم بحث کردید. حتی اگر بتوانیم به طور درست تعریفش بکنیم اگر این مطرح می‌شود آن چیزی که تحت امکان اخلاق اسلامی است اصلا روش اسلامی بر اساس آیات و روایات ندارد. ولی بر اساس حرف شهید مطهری صرفا آیات و روایات نداریم . ما هم علوم دیگری داریم، عرفان هم داریم.

پاسخ: درست است، می‌گویند اخلاق شانش از عرفان پایین تر است. در واقع یک مقدمات العرفان است. یک نکته‌ای است. من مثال می‌زنم. ما کتاب‌های متعددی درباره منازل مقامات داریم. اخیرا هم آقای غنوی این‌ها را بازخوانی مرتبی کرده‌اند. یک موقع شما می‌گویید هفت شهر عشق را عطار گشت، خواجه هر شهری را صدمنزل یا چهار صد منزل می‌گوید، دیگری هفتاد منزل می‌گوید. آن‌ها می‌گویند: ما می‌گوییم. و احیاناً مؤیدهایی هم دارند. یک موقع آقای غنوی کتابی می‌نویسد که مراحل سلوک اخلاق است ولی نمی‌گوید به ذهنم خطور کرده است، می‌گوید ما رده‌های مختلفی از روایات داریم که این روایت برای ما مراحل را تسریع می‌کنند؛+ مثلا روایتی داریم که می‌گوید الایمان فوق الاسلام بدرجهٔ، تقوا فوق الایمان بدرجهٍ، یقین فوق التقوی بدرجهٍ، این با روایت دیگری هم می‌تواند ترکیب و زیادتر شود. ما روایتی داریم که اعلی درجات الیقین ادنی درجات الرضا. این تصویر از منازل می‌توانیم بگوییم اسلامی است زیرا چون شناسنامه و روش بحث کاملا شناخته شده دینی است. اما آیا می‌توانیم هفت شهر عشقی که عطار می‌گوید را هم بگوییم اسلامی است؟ چون ایشان فرد مسلمانی بوده و ذهنیت اسلامی داشته است؟ من حرفم بیشتر سر این است، نمی‌گویم مهمل گفته است.، نمی گویم هفت شهری که ایشان گفته که از طلب و عشق و معرفت شروع می‌شود تا به فنا می‌رسد این حرف‌های پیش پا افتاده ایست، یا مثلا منازل اسفار اربعه‌ای که داریم می‌تواند کاملا بگنجد، ولی ایا برای این منازل چهارگانه آیه یا ورایت مشخصی دارید؟ و اگر دارید مرحله بعد این است که با متد اسلامی ورود و خروج پیدا کردید یا خیر؟ حرف من از اول تا اخرش این است. مگر کسی منکر این است که منازل الساجدین پر از آیات است، یک وقتی متقدم بر همه این‌ها است. خود غزالی یا پدر بزرگش قوت القوب ابن مکی باز می‌کنید انقدر با آیات پر کرده است و احیانا روایات، که شما حس می‌کنید از خودش چیزی نمی‌گوید ولی می‌چیند. اینجا دو بحث داریم، آیا این ایات و روایات اسلامی است؟ آیا تحلیل‌های جزیی که ذیل این‌ها آمده اسلامی است؟ این قسمت‌ها بله، ولی آیا این چینش اسلامی است؟ این قسمت درست در نمی‌آید.

پرسش: شاید کسی اینگونه به شما اشکال کند که شما علمی را اسلامی می‌دانید که همه اش از آیات و روایات گرفته شده باشد.

پاسخ: خیر، منبع عقل هم باید باشد. منبع عقل در جای خودش به کار می‌رود. اینکه ما می‌گوییم بالاخره ما منابع چهارگانه داریم، این منابع اینگونه نیستند که فقط با عقل جلو برود و بعد بگوید من اسلامی هستم. ببینید منابع با هم ارتباط دارند. شما چه زمانی می‌توانید به روایات استناد کنید که خالف القرآن نباشد. اگر شما نسبت روایت به قران را نسنجید می‌توانید صحبت کنید؟ می‌خواهید به آیه استناد کنید، اگر فحص علی المخصص نکرده باشید، مگر می‌توانید این کار را انجام بدهید؟ کسی نمی‌تواند از یک منبع آویزان بشود و راهش را بگیرد و جلو برود و بعد بگوید مگر نگفتید منابع ما چهارتاست؟ من هم با عقلم رفتم و چیدم. همه‌اش هم مستند عقلی دارد. اولا که جایگاه عقل در هر جا متفاوت است و در نتیجه سایر این منابع را شما باید وارد می‌کردید. بعد در یک چارچوب و منظومه خاصی، آنگاه آن خروجی به قول فقها هذا ما ادی الیه ظنی و کل ما هو ادی الیه، فهو علی حجه. نباید تک عنصری وارد بشویم و به عناصر دیگر کاری نداشته باشیم.

پرسش: این حرف خوبی است ولی عملا اتفاقی که می‌افتد همین می‌شود که طرف فقط به عقل استناد می‌کند.

پاسخ: خیر، در حوزه کلام انصافا اینگونه نیست. من معتقد هستم حوزه کلام با تمام فراز و نشیبی که داشته است بخش عمده ای از آن کاملا اسلامی است. البته الان نهضت برگشته است، مثل علامه که مباحث عقلی را در المیزان در هر جهت بحث کرده‌اند. با امدن معارف و چیزهای دیگر یک مقدار معلوم است نهضت برگشته است. ولی نکته این است که واقعا می‌شود گفت اسلامی است. سبقه بحث‌ها و ورود و خروج ها. مثلا در کلام ما این بحث مطرح است، آیا در اصول عقاید خبرها حجت است یا نه؟ این یک بحث است که معلوم است و چیزی را به ما القا می‌کند. می‌گوید این‌ها چیزی به نام آیات و روایات دارند و چیزی به نام روایات دارند که دو دسته است، متواتر و واحد؛ و اگر کسی جایی خواست به روایت خبر واحد بحثی بکند دورش می‌اندازند. معلوم می‌شود روح شیوه مواجهه در این هست و مسائل راجع به آیات و روایات هم هست، هرچند که در کلام در لایه‌هایی از بحث ترکیبی است، آنجایی که بحق الاهیت، نبوت و مخصوصا امامت که می‌رسید دیگر ۹۹/۹۹ درصد نقلی است. مگر در بحث امامت چقدر بحث عقلی داریم؟ الغدیر چه سبقه ای دارد؟ اینجا می‌توانیم بگوییم کاملا اسلامی است هر چند که کاملا از هر سه منبع استفاده شده و هر چیز هم در جای خودش قرار گرفته است. یعنی این اتفاق در حوزه اخلاق به این شکل متدیک و منصبط رخ نداده است. خب این چیزی است که وجود دارد.

پرسش: چندین سال پیش در تهران در انجمن یک درسی درباره فلسفه اخلاق داشتم. بعضی از آقایان روحانی که در کلاس شرکت کردند به من گفتند این حرف‌ها چیست؟ من فقط چند مثال زدم و تعریفش نکردم. بعد آن‌ها گفتند این اخلاق شما فقط مستحبات است.

پاسخ: این نگاه هم که الان شکل گرفته است، این صحبت متعلق به آدم معمولی نیست. اسم نمی‌برم ولی کسی است که در روانشناسی خوب کار کرده است و کتابی در نقد نوشته است. در علوم تربیتی هم خوب کار کرده است. از شاگردان اصولی سرآمدها بوده است، مثلا میرزا کاظم تبریزی، اقای وحید استاد فقه‌اش کی بوده، دوره‌ی سطحش کی بوده؟، بعد اینجور بحث می‌کند که در حوزه اخلاق لازم نیست درباره سند بحث کنیم این قاعده طراحی تسامح در ادله سنن، کلی مشکل ما را حل کرده است. این چه چیزی را به ما می‌گوید؟ باید کمی وارد بحث اخلاق بشویم. اصلا معنی سنن چیست؟ مستحبات. مستحبات مربوط به حوزه جوارح است. اصلا مگر در حوزه اخلاق مستحب داریم؟ جالب است اینجا شما می‌گویید مستحبات است، ولی آنجا با ملاک تمایز محمول و موضوع می‌گویید اخلاق در مورد احکام خمسه بحث نمی‌کند. این غیر از بهم ریختگی فضای مواجهه منطقی با مباحث است؟ از درونش چه چیزی می‌خواهد در بیاید؟

پرسش: یعنی اخلاق مستحبات ندارد و همه اش واجبات است؟

پاسخ: خیر، من دارم می‌گویم در این بحث اصلا با تمایز به محمول نباید ورود کرد. اصلا اینگونه نیست. احکام خمسه ما شامل تمام عرصه‌ها می‌شود. در اخلاق واجبات، مستحبات، مکروهات و محرمات هم داریم.

پرسش: ممکن است تداخل عنوان پیدا بشود؟ مثلا یک واجب فقهی با یک واجب اخلاقی. فرض کنید احترام به پدر، در شرایط فقهی من استفتاء هم بکنم به من می‌گویند این واجب است. ولی در عین حال هم از جهت اخلاقی.

پاسخ: من اصلا چنین چیزی را نمی‌فهمم. واجب اخلاقی داریم ولی تعارض ندارد. واجب واجب است. بله تزاحم ممکن است باشد. خب یعنی چه؟ این واجب مفهومش با آن واجب چیست؟ واجب من عنده یک حکم شرعی است. مفاهیم را بی محتوا نکنید.

پرسش: اصلاً ما احکام کلی داریم که شارع بگوید همواره اخلاق باید در این موارد اجرا بشود؟

پاسخ: ببینید من دارم می‌گویم مگر زاویه نگاه شارع به این منظومه بوده است؟ حکم احکام خمسه را حکم شرعی است و قابل برداشتن و جعل کردن نیست. در احکام پیش می‌آید. یک مقدار منضبط بحث کنیم.

پرسش: ما در فقه هم چنین چیزی داریم، اینکه دو واجب با هم تعارض پیدا می‌کنند.

پاسخ: آن تزاحم است. تزاحم با تعارض خیلی فرق دارد. تزاحم مربوط به مقام اجراست.

پرسش: من با این پیش فرض حرف می‌زنم که بتوانیم اخلاق را به یک فعل خارجی ربط بدهیم، ممکن است شما این را قبول نکنید. کلی‌گویی را کنار بگذاریم. دقیق بودن را ما در کلام می‌فهمیم نه با ادعا. یک فعل خارجی و رفتار را به این فرض که بشود دو عنوان به آن داد، مثلا بحث غیبتی که شیخ در مفاسد دارد. در سیستم فکری شما این چه وضعیتی دارد؟

پاسخ: من اگر منطقی باشد، تسلیم محض هستم. اتفاقا من هم همین را می گویم. باید کلی گویی را کنار بگذاریم. خب حرام است، مشکلش چیست؟

پرسش: حرام فقهی یا اخلاقی؟ حرام از چه وجهی؟

پاسخ: من کار به فقهی و اخلاقی ندارم و می گویم حرام است. حرمتش معلوم است. کلا حرام است. وجهی ندارد.

پرسش: ما حرامی که در خلأ ندارم.

پاسخ: خلأ چیست؟ این یک فعلی است که من دارم پشت سر کسی حرف می‌زنم که اگر بشنود حرام است.

پرسش: شما الان از موضع فقیه حرف می‌زنید یا اخلاق؟

پاسخ: از موضع شرعی و خدا حرف می‌زنم. در خارج یک واقعیتی به نام شراب، شرع وجود دارد که گفته‌اند خوردنش حرام است. یک واقعیت گفتاری زبانی هست به نام غیبت که شارع گفته حرام است. دیگر چه می‌خواهید از دلش در بیاید؟

پرسش: یعنی شما آن اتوریته و تعبد ملاک قرار می‌دهید.

پاسخ: اتوریته یعنی چه؟ چه تعبدی؟ اینجا عقل هم ممکن است بگوید حرام است. ببینید منابع کشف حرمت غیر از محمول است. اینکه شما می گویید انسان مختار است، ممکن است عقل هم بگوید انسان مختار است. این محمول را کشف کنید. ممکن است آیات و روایات هم بگویند. این‌ها طریق کشف هستند نه تعدد محمول. محمول یکی است. ممکن است آفتاب نورش اینجا بیفتد من بگویم خورشید طلوع کرده است، یکی از بیرون بیاید بگوید طلوع کرده، یکی هم با محاسبات ساعت بگوید طلوع کرده است. این‌ها طریق رسیدن به طلوع افتاب است، نه تعدد طلوع افتاب.

پرسش: اگر بخواهید پاسخ این سؤال را بدهید چه می گویید؟ اینکه فقه الاخلاق رابطه اش با اخلاق نقلی چیست؟

پاسخ: آنکه مشخص است. فقه الاخلاق در واقع روش متدیک فهم آیات و روایات اخلاقی است.

پرسش: یعنی کلمه اخلاق نقلی اشتباه است؟

پاسخ: ببینید اخلاق نقلی به صورت یک دانش مد نظر است نه اینکه هیچ فقیهی نیامده است و هیچ گزاره اخلاقی را تحلیل فقهی نکرده است. این حرف اشتباهی است. در جاهای مختلف به صورت پراکنده موجود است. همین بحث‌ها که در مکاتب صورت گرفته، بحث‌های اخلاقی است که کار فقهی رویش انجام شده است، خیلی هم دقیق است. دارم می‌گویم تبدیل به یک دانش منضبط سیستمی که بشود بگوییم این عرصه کاملا با این روال پیشرفته است، نشده است.

پرسش: قسمتی از صحبت‌های شما اینگونه بود که عرصه‌ای ظاهرا قابل تبیین نیست.

پاسخ: خیر، آخرش گفتم آن چیزی که ما به این عنوان می‌توانیم رویش کار کنیم و می‌توانیم با بیانمان محدوده را مشخص تر کنیم، بحث حوزه جوانح است. حوزه جوانح به صورت خیلی واضح، تفکر مثلا، فعل هم تفکر حرام داریم.

پرسش: مثلا بحث سقط جنین کجا باید مطرح بشود؟

پاسخ: آن هم فقهی است. اتفاقا یکی از فاجعه بارترین اتفاقاتی که دارد رخ می‌دهد این است که ما جایی که آن‌ها منبعی برای کشف حکمش ندارند ما منبع مشخص داریم، آنها آن را به میان عقلشان برده‌اند و اسمش را اخلاق گذاشتند. من چنین مقاله‌ای دیدم و به این مقاله نمره صفر دادم. گفتم یعنی شما اینقدر نمی‌فهمید؟

پرسش: مثلا همین مثالی که خودتان زدید، وقتی بیاید و به لایه جوارح وارد بشود، آن وقت چکار کنیم؟

پاسخ: من اصلا نمی‌گویم اگر هرجا وارد شد، کلا بحث ما این است که برای استنباط هر کدام از این‌ها منابع مشخص داریم. حالا توانستیم آن حوزه را تبدیل به دانش بکنیم.

پرسش: سخت شد؟

پاسخ: نه، من دارم پیشنهاد اولیه می‌دهم. ممکن است شما در ادامه بگویید جوانح هم سه بحث بشود، بعد فکری یک دانش بشود، اینجا روانشناسی‌شناختی، انگیزش و شخصیت داریم. شعبه‌های مختلف را به خاطر پیشرفت مسائل پیدا کرده است. این داستان بعدی است. به عنوان ورژن اولیه مشخصا بگوییم این حوزه با این عنوان مشکل ما را تا حد زیادی حل می‌کند. می‌شود در تحلیل‌های بعدیمان تعدیلاتی رخ بدهد. به اضافه اینکه این بحث ملاک تمایز برای مطلق نیست. مثلا بگویند این کلام است و این فلسفه، دیگر هیچ مسئله ای از مسائل کلام با فلسفه تداخل ندارد.

پرسش: مثلا همین غیبت، در کجا بحث می‌شود؟

پاسخ: حرفی نیست، ببینید غیبت دو لایه دارد. من معتقدم این کاملا بحث فقهی جوارحی است. ولی صدق مثلا هم بعد درونی دارد، یعنی در واقع آن صفای درون، مطابقت ظاهر و باطن، این یک بحث است، یک بحث دیگر گفتار

صدق است. چه اشکالی دارد؟ نگرانی ما این است که بتوانیم احکام عرصه‌های عملی مورد نیاز خودمان را به صورت کاملا منصبط و روش‌مند استخراج کنیم، حالا این در فقه سیاسی می‌رود، نگرانی نیست. عمده‌ترین مسئله برای ما یک مبتنی بر مبانی، دو روش‌مند بودن، سه منضبط بودن و چهار نظام‌مند بودن است. با هرکدام هر جا می‌خواهد برود. به نظر من این ثانوی است.

پرسش: یک دسته بندی برای علوم و معارف اسلامی به ذهنم می‌رسد، مطرح می‌کنم، اشکالش را بفرمایید. بایدها و نبایدهای شرعی را ذیل دانش فقه تعریف کنیم. تعریف افعال جوانحی را هم علاوه بر جوارحی ذیل دانش فقه بیاوریم. معارف دینی هم مثلا خداشناسی و انسان شناسی دینی هم ذیل اعتقادات قرار بگیرد. اخلاق به طریقه کسب فضایل اخلاقی و رفع رذایل اخلاقی می‌پردازد.

پاسخ: من یک سؤال دارم، آن کلمه طریقه درباره توصیف بیان می‌شود یا تجویز؟ ما امروز داشتیم سرفصل تعیین می‌کردیم، بعد در بحث مبانی اسلامی و فلسفه تعلیم و تربیت مبانی متعددی مطرح می‌کند؛ روتینش معرفت شناختی، خداشناختی و انسان شناختی است و چیزی هم به نام ارزش شناختی اضافه می‌کنند. من به‌شدت با این مخالف بودم و می‌گفتم که ما سه لایه داریم، مبانی، غایت و اصول روش‌ها. در مبانی توصیف وضع موجود می‌کنیم، در بحث اهداف تعیین وضع مطلوب می‌کنیم و در بحث اصول روش هم راه رسیدن از وضع موجود به وضع مطلوب بحث می‌شود. هر آنچه که مربوط به حوزه ارزش است در تبیین وضع مطلوب می‌آید. بعد یکی گفت نه اصلا، ما در اینجا مبانی وضع مطلوب را توضیح می‌دهیم. گفتم مثال بزن. من همه این بحث‌ها را خواندم. دیدم آقایی که اینجا بحث از مبانی ارزش شناختی می‌کند، در بحث اهداف هم همین بحث را می‌کند. اینکه نمی‌شود. ببینید در واقع بحث اصول روش‌ها هم همین بحث است. اگر از جنس باید است، حوزه عمل می‌شود. یا بحث‌ها مربوط به حوزه توصیفات یا تجویزات است. تجویزات لایه بندی دارد. این نکته مهمی است. این‌ها را ما یک جای دیگر بحث کردیم که سه لایه عمده داریم: یک لایه قواعد بسیار فراگیر و عام که می‌شود اصول مثل اصل اعتدال در نماز خواندن، روزه گرفتن، بحث روش‌ها داریم، که قواعد عام حیطه‌ای است، روش تربیت. یک قواعد کاملا جزیی داریم که مال فعل معین است، مثل روزه گرفتن، که اصلا در حوزه نماز قابل تعمیم نیست. این بایدها سلسله مراتب دارند و در درون این‌ها هم باید حکم شرعی باشد. یعنی اگر در بحث تربیت می‌گوییم باید «ما قل و دام»

باشد، می‌گوییم به چه استناد؟ اینکه می‌گویم بحث آیات و روایات نیست، بحث منبع مشخصی است که دین تجویزش کرده است که من می‌دانم به عنوان منبع است.

پرسش: بخواهم مثال بزنم مثلا فقه می‌گوید تکبر ورزیدن حرام است، ولی اخلاق مبتنی بر انسان شناسی دینی و بحث‌های دیگر می‌گوید در چه دوره ای؟ این تکبر را از خودت دور کن.

پاسخ: سؤال این است این اخلاق که می‌گویید اگر کلمه اخلاق را نیاوریم و مثلا بگوییم در ایات و روایات دینی بخشی آمده انسان را اینگونه توصیف کرده که مثلا ترکیبی است از فضایل و رذایل، در آیات یا روایات دیگری آمده است که برای درمانش فلان کار را انجام بدهید. مثلا اگر نسبت به کسی عصبانی شدید، اگر جز اقربا است، دست بگذار پشت کمرش، یا اگر ایستاده ای، بنشین؛ اسم این را اگر اخلاق بگذاریم، مشکلی را حل کرده ایم؟

پرسش: این تمایز بین علوم نمی‌شود؟

پاسخ: خیر، اشکالی ندارد. اگر این را اخلاق می‌گذارید، من که با عنوان مشکل ندارم، من خودم گفتم این را می‌گوییم فقه القوانین اخلاق، عنوان اخلاق بگذاریم یا تربیت، الان دعوا خیلی شدیدتر از این است، یک جورایی نام تربیت اسلامی هم شکل گرفته است، و فراتر از این، بحث فقه التربیهٔ یعنی احکام رفتار تربیتی که چیز عجیبی است، ببینید سه تالایه می‌شود، ما که اگر بخواهیم با تکثیر عنوان‌ها، حوزه‌های جدید شکل بدهیم که مشکلی ندارد. من دارم می‌گویم کمی حوصله کنیم، نسبت‌سنجی‌ها را بیشتر رفت و برگشت کنیم، نکته پایانی من این است که این‌ها ابتدائاً ساده به نظر می‌رسد ولی آینده‌ای که برایش رقم می‌زنیم این است که تبدیل می‌شود به آدم‌هایی که در این حوزه فارغ‌التحصیل شده‌اند، کتاب‌هایی که در این عرصه نوشته شده‌اند، شاغلان مختلف، حجم انبوهی از آموزه های جدا که بر ذهنیت جامعه اسلامی تحمیل می‌شود. من سؤال دارم، این‌ها را قرار است چه کسی توضیح بدهد و توجیه کند؟ شما گاهی در اخلاق می‌گویید راستگویی و دروغ گویی این است. یک بار در تربیت می‌گویید نه احکام تربیت این است، یک موقع هم در فقه الاحکام التربیت با سه نوع گزاره مکلف را مواجه می‌کنید. خب کسی نیست که جواب بدهد که این با این قضیه چکار باید بکند؟ از این فضا چه چیزی می‌خواهد برداشت کند؟ این‌ها مسئولیت دارد. چرا ما نباید در اینجا تأنی بیشتری بکنیم؟

واژگان کلیدی: فقه، اخلاق، تمایز و ترابط علوم